

قبل از هر چیز، اگر در متن زیر از گفتار انسانهای غیر ایرانی استفاده کردم بر این دلیل نیست که بخواهم خود را هم ردیف فضل و دانش آنان قرار بدهم و مهر تایید بر گفتار خویش بزنم،

پس از اخراج لئو تروتزکی از شوروی بدست استالین، وقتی تروتزکی به اروپا آمد در یک سخنرانی سخنی گفت که چند هفته پیش در تلویزیون به آن گوش کردم. او گفت: **بشر آزاد شده از استبداد کلیسا در قرون وسطی، امروز در قرن بیستم خشم خود را به صورت سیاست جلوه داده و نمی تواند راه خود را پیدا کند.**

با تکرار این گفته از تروتزکی نمی خواهم مهر تایید بگذارم بر جنایات و کشتارهایی که این شخص کرد و پس از او نیز استالین و مائو رقابت آدم کشی در سطح میلیونی با یکدیگر گذاشتند، اما این سخن بسیار درست است. باید بگویم که گفته او کاملا درست است.

بشر پس از رها شدن از مذهب اسیر ایده الوژی شد و بهای آن را در چند قرن اخیر صدها برابر پرداخت، به دستاوردهای انسانهای گذشته پشت کرد و نام تجدد بر آن نهاد و راه دیگری را انتخاب کرد و جان صدها میلیون انسان را به بازی گرفت. با باز گذشتن پای ایده الوژیها و عقاید در سیستم کشور داری، سبب پدیدار شدن عقاید خوفناکی چون فاشیسم، ناسیونال سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و دیگر عقاید شد. پس از کشتار و از بین بردن جان صدها میلیون انسان، امروز بشر از تعداد عقاید کم کرده و حق انتخاب را به 2 یا 3 گروه داده است، اما زمانی خواهد رسید که بشر، سر خورده و شکست خورده به راه اجداد و پدران خود باز خواهد گشت که با صلح و دوستی در زیر آسمان کبود هر چند کوتاه با یکدیگر زندگی کردند. آنچه در تاریخ بشر کمبودش بارز است آن است که در سیستم حکومت داری هیچگاه نباید مذهب و عقیده جای داشته باشد.

بشر امروز نتوانسته از قرون وسطی نجات یابد، مذهب جای خود را در جامعه امروز به عقاید و ایده الوژیها سپرده است و کشتاری بیشتر از استبداد مذهب بر بشریت روا داشته، روزیکه بشریت به این امر آگاه گردد که احزاب سیاسی نیز مانند مذهب جایشان در دفاتر خویش است نه در دستگاه حکومت و قدرت، آنگاه است که بشر قدمی بزرگ به جلو نهاده است. مثل کوچکی را برای شما می زنم، امروز که بشر در تکنیک و علم پیشرفت کرده و می تواند هواپیما و موشک را بصورت تمام اتوماتیک به فضا بفرستد اما هنوز در هواپیما از خلبان و فضاورد استفاده می کند، چرا؟ برای اینکه اگر همین دستگاههای الکترونیکی درست کار نکردند آنگاه بشر خود هواپیما را کنترل میکند. سالی نیست که در همین کشورهای دارای نظام جمهوری، وزیرری به علت دزدیهای میلیارد دلاری دستگیر نشود، البته هستند بسیار بسیار وزرائی که لو نمی روند. اینکه می گویند نظام جمهوری تنها راه علاج است، درست است اما نه برای مردم بلکه برای آنانیکه برای دزدی دندان تیز کرده اند.

امروز که کشور ما دچار دیکتاتورترین و بی رحمتترین حکومتها است فکر آقایانی به آن است که در آینده دیکتاتوری بدتر از آخوند پدیدار نشود، زیرا آنان در میان خود از یکدیگر ترس دارند، اما زمانی میتوان از بروز دیکتاتوری در جامعه جلوگیری کرد که سطح آگاهی مردم یک جامعه بالا باشد. بشر بارها و بارها با پدیدار شدن یک بیماری مهلک و کشنده که برای درمان آن راه چاره ای وجود نداشت، دست به جلوگیری از پیشروی بیماری در میان انسانها زد. برای جلوگیری از بروز یک دیکتاتور هیچ راه علاجی بصورت جراحی وجود ندارد، برای جلوگیری از بروز دیکتاتور باید بر روی انسانهای یک جامعه کار کرد

همان سیاستمدارانی که فریاد استقلال سر دادند و گفتن ایران را شاه وابسته کرده امروز در ماهوارها فریاد زده که امروز دیگر 30 سال گذشته نیست و ما باید با فرم، خواسته، عقیده و فرمان جهان امر وز پیش بریم، فرش و پسته به دنیا صادر کنیم و در این دهکدهای کوچک جهانی خان سالاری به سبک پیشرفته را بوجود بیاوریم. اگر از من بپرسید وابستگی یعنی همین گردن کج کردن بعد از گذشت صد سال نادانی و بدبختی در مقابل مسببین تمام بدبختیهای ما.

آزادی و رفاه اجتماعی ملتی را گرفتند، آزادی زنان مردمی را گرفتند، آزادی تمام استانها و طایفه های مردمی را گرفتند ، آزادی ادیان و مذهب ، و هزاران آزادی دیگری را از مردمی گرفتند که چرا در دوره ای از تاریخ ایران، آزادی مطلق سیاسی نیست ؟ در زمانیکه تمام جهان از ترس کمونیست شوروی شبی خوش نداشت (کشوری که در همسایگی ایران بود و نیمی از کشور ایران را بدست توپخانه و دسیسه داخلی دزیده بود) امروز به همین مردم می گویند که تمام این آزادیهای از دست رفته، درون نظام جمهوری و دموکراسی است.

بارها از خویش پرسیدم پس چه زمان، ملتی از هر روز مردن به تنگ می آیند و یا هر روز ازدیدن کشتار هموطنانشان به تنگ می آید؟ حتی امروز دنیا در تعجب هست از سکوت ما .

شما اگر روزی با حال مریض به بیمارستان بروید ، داروی اولین مریضی را استفاده نخواهید کرد که دکتر را ملاقات کرده و ازدکتر داروی دردش را که سرطان می باشد دریافت کرده است .هیچ شخص عاقلی دست به چنین عملی نمی زند تا دیگر مجبور نباشد ساعتها به انتظار ملاقات کردن دکتر باشد..متاسفانه روشنفکران فرنگ دیده ما بدون آنکه از بیماری جامعه خویش آگاه باشند و بدون اینکه بدانند درد جوامع دیگر چه بوده که آنان برای خویش دموکراسی را تجویز کردند، آمدند و گفتند : آری دواي درد جامعه ما نیز همین دموکراسی است . دموکراسی همان داروی معجزه آسا است . امروز و طیفه روشنفکران ما نه تنها در این است که آنان باید به گذشته خویش آگاه باشند ، بلکه باید به گذشته دیگر کشورها نیز آگاه بوده و در پی آن باشند که چرا آنان دموکراسی را انتخاب کردند ؟ آیا واقعا این دموکراسی یا نظام جمهوری راه حل نهائی است ؟ اگر فرض را بر تئوری توطئه بگذاریم باید گفت که تنها سی سال بیمار کردن جامعه ایران توسط مذهب و آخوندها کافی نیست تا بتواند داروی دموکراسی را برای ایران تجویز کرد . جهان غرب قرنها زیر سلطه مذهب بوده . تنها سی سال ستم و زور بر ملتی کافی نیست که آن ملت داروی سرطان جامعه دیگری را سر بکشد و امید بهبود داشته باشد.

مردم ایران 3 بار به دنبال روشنفکران فرنگ دیده ایرانی افتادند برای رسیدن به دموکراسی و در هر سه مورد به محض اینکه دولت یا نظام قبلی رفت و اداره امور به دست آن روشنفکران افتاد ، نزاع قدرت در میان همین آزادی طلبان ، دموکراسی خواهان و تجدد خواهان شروع شد ، تا همه چیز کشور ما را به باد دادند.

الف) در زمان مشروطه ، به محض اینکه شاه به مردم مشروطه را داد ، جنگ و نزاع قدرت میان روشنفکران فرنگ دیده از یک سو و از سوی دیگر نوری و دیگر آخوندها شروع شد که دست به اعتراضات و تحصن زدند که داستان بسیار طولانی دارد،

ب) سالهای بیست و سی ، که با دخالت کشورهای خارجی یک دموکراسی زوری را به مردم ما تحمیل کردند، اما در همین سالها بود که ترور ، قتل ، حکومت نظامی ، کودتا 25 مرداد ، آزاد کردن تروریستهایی که رزم آرا ، هژیر ، کسروی و تنی چند را کشته بودند و هزاران شاهکارهای غیر انسانی دیگر که تنها برای رسیدن به قدرت مطلق بود و برای آن دست به هر کاری زدند . انسان می باید فقط ذره ای شرافت داشته باشد تا بتواند تشخیص دهد، افسوس و تاسف خوردن برای وقایع 32 سال فقط و فقط بخاطر این دلایل می تواند باشد : افسوس که بیشتر وقت نبود برای کشتار سیاستمداران، نویسندگان و وطن دوستان یک کشور ، افسوس از تمام شدن همه نا آرامیها ، افسوس از به پایان رسیدن ترور و شروع شدن به محکامه تروریستها و تیر باران کردن همان تروریستها، و در نهایت هزاران هزار افسوس غیر انسانی دیگر.

ج) سال پنجاه و هفت که نیازی به توضیح ندارد، از همان زمان که محمد رضا شاه فقید قدرت را به تجدد خواهان داد، جنگ و جدال آغاز شد و با فرار بنی صدر و رجوی ، اعدام قطب زاده و نابود کردن تمام احزاب تجدد خواه و و و و و و ، کشور ما را به اینروزگار جدید و نو آوردند